

حضور نظامی آمریکا در عراق جدید و تأثیرات آن بر امنیت ملی ج.ا.ایران

شیوا جلال‌پور^۱، محمد رحیمی^۲

چکیده

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، آمریکایی‌ها تلاش کردند تعاریف تازه‌ای از منافع ملی حیاتی خود عرضه کنند. از این‌رو، درصدد گسترش نفوذ در منطقه خاورمیانه به عنوان بحران‌خیزترین و ناامن‌ترین منطقه جهان برآمدند. با تشدید بحران در خاورمیانه، تصمیم‌سازان سیاست خارجی آمریکا با تنظیم طرح خاورمیانه بزرگ تلاش کردند به نوعی وضعیت موجود این منطقه را از طریق ایجاد یک سری تحولات ساختاری در ارکان سیاسی کشورهای این حوزه دگرگون کنند. اشغال عراق و اعمال فشار بر ایران و بعضی از کشورهای عربی منطقه، آغاز خشونت‌بار این راهبرد بود. از دید آنها، عراق به عنوان نقطه آغاز نمایش قدرت آمریکا به منظور تغییر و تبدیل ساختارهای سیاسی خاورمیانه و ایجاد بسترهای مناسب برای توزیع بهینه قدرت منطقه‌ای - بین‌المللی با هدف تأثیرگذاری بر الگوی سیستمی در نظام بین‌الملل بود. آمریکا از ابتدای حمله به عراق، این کشور را نقطه آغازین و گام اول ایجاد تغییرات اساسی در منطقه خاورمیانه و در قالب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ قرارداد. با این حال، حضور نظامی آمریکا در عراق زمینه‌ساز تهدیدات فراوانی برای جمهوری اسلامی ایران شد و می‌توان گفت امنیت ملی کشور در ابعاد مختلف با تهدیدات جدی مواجه شد. از جمله این تهدیدها می‌توان به ناامنی مرزها، حضور اسرائیل در کردستان عراق، حضور گروه‌های معارض در کردستان، مباحث و جدال‌های مرتبط با فدرالیسم، خلأ قدرت، افزایش دوباره تنش‌ها در قرارداد الجزایر، افزایش تنش‌ها در حوزه‌ها و آبریزهای مشترک و ... اشاره داشت.

واژگان کلیدی: عراق جدید، ایران، آمریکا، حضور نظامی، امنیت ملی.

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز (نویسنده مسئول)

^۲ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین‌المللی خرمشهر

مقدمه

در تقابل با منافع راهبردی آمریکا است. در مقابل همانند هر قدرت و بازیگر منطقه‌ای دیگر، جمهوری اسلامی ایران کشوری است که: الف) دارای نگرانی‌های مشروع امنیتی ناشی از گسترش بی‌ثباتی در اطراف مرزهای خود است؛ ب) دارای دامنه‌ی نفوذ طبیعی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در سطح منطقه است؛ ج) استراتژی‌های مستقل امنیت ملی برای حفظ خود و مبارزه با تهدیدات خارجی دارد؛ د) فلسفه و جهان‌بینی خاص برای نقش‌آفرینی، افزایش اعتبار و رشد و توسعه دارد. بی‌شک حضور نظامی ایالات متحده در تحولات عراق می‌تواند زمینه‌ساز افزایش تنش‌ها در بعد امنیتی و کاهش نفوذ ایران در این کشور باشد. آمریکا بیشترین نفوذ را بر دولت و ملت عراق دارد که این امر سبب شده است دولتمردان عراقی در پاره‌ای از موارد تحت تأثیر گفته‌های آنان، ایران را در کانون حملات خود قرار دهند.

علل لشکرکشی آمریکا به عراق

۱- بررسی روند حمله آمریکا به عراق

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان گرفتن نظام دوقطبی و به ویژه پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، شرایط تازه‌ای بر مناسبات و روابط بین‌المللی سایه افکند. ایالات متحده‌ی آمریکا که پس از جنگ جهانی دوم رهبری جهان غرب را داشت، با گذر از میدان جنگ سرد و رقابت با ابرقدرت شرقی، به دورانی متفاوت از گذشته پا نهاد. در این مقطع زمانی، ایالات متحده با طرح نظم جهانی نو، بر آن شد تا خلأ پدید آمده از فروپاشی قدرت

یکی از مهم‌ترین تهدیدات عراق جدید برای جمهوری اسلامی ایران، حضور نیروهای آمریکایی در عراق است که زمینه‌ساز مشکلات فراوانی برای ایران گردیده است. گذشته از تهدیدات امنیتی، حضور نیروهای آمریکایی در عراق زمینه‌ساز جلوگیری از گسترش نفوذ و قدرت و افزایش نقش ایران در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی است. همچنین تداوم حضور نیروهای مداخله‌گر خارجی در ساخت طبیعی قدرت و سیاست منطقه منجر به شکاف در روابط ایران با کشورهای منطقه شده است. بدین معنی که با گسترش بی‌اعتمادی در روابط، دو طرف از طریق یارگیری و وابستگی بیشتر حکومت‌های منطقه به حمایت نیروهای مداخله‌گر، به نوعی در درازمدت نظام طبیعی قدرت و سیاست در منطقه را به هم می‌زنند.

گذشته از مواردی که به آن اشاره شد، بایستی به یک مسأله مهم نیز توجه داشت و آن اینکه یکی از استراتژی‌های کاخ سفید در عراق و منطقه، حذف جریان‌های اسلامی است که ریشه در افکار و قلوب ملت‌های مسلمان منطقه دارد. در این راستا، تلاش برای جلوگیری از گسترش روابط ایران با شیعیان از مهم‌ترین راهکارهای موجود دولتمردان آمریکایی در عراق است. یکی دیگر از مشکلات موجود ناشی از حضور آمریکا در عراق، به مسأله امنیت مرزها بر می‌گردد. آمریکایی‌ها همواره با داشتن نیروهایی در مرزهای مشترک، همواره زمینه‌ساز تهدیدات مرزی و امنیتی فراوانی برای ایران شده‌اند. از نگاه آمریکا، ایران بزرگ‌ترین تهدید امنیت ملی پیش‌روی این کشور است و پیروزی ایران در عراق به منزله‌ی افزایش قدرت منطقه‌ای ایران و



کشورهای محور شرارت شمرد و پس از آن مواضع آمریکا در برابر رژیم صدام حسین دستخوش دگرگونی‌های چشم-گیر شد.

پیش از ۱۱ سپتامبر، آمریکا سیاست مهار کردن عراق را دنبال می‌کرد و می‌کوشید با اجرای تحریم‌های هوشمند و قطعنامه‌های شورای امنیت، دست عراق را ببندد ولی پس از آن سیاست‌های آمریکا در برابر رژیم صدام حسین تندتر شد و تا براندازی رژیم بعثی پیش رفت. رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. این رخدادها اثری شگرف بر سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا داشت. تا امروز نیز همچنان شاهد تأثیر آن بر رفتار بازیگران در پهنه روابط بین‌الملل هستیم. آمریکا دست به تلاش‌های گسترده زد تا هرچه بیشتر از تهدیدها نسبت به منافع ملی خود، در راستای تثبیت نقش هژمونیک‌اش در سطح نظام بین‌الملل بهره‌برداری کند و بدین‌سان راهبردهای سیاست خارجی آمریکا در سطح کلان بین‌المللی و منطقه‌ای دگرگون شد و به ویژه نقطه عطفی در مناسبات جهان اسلام و غرب پدید آمد (روشن-دل، ۱۳۸۴: ۱۰۴). مقامات دولت آمریکا ادعا می‌کردند که صدام حسین قصد دارد علیه کشورهای دیگر عملیات تروریستی انجام دهد و آنها را مورد تهاجم قرار دهد و همچنین وی دولتی توتالیتر تشکیل داده است و نمی‌تواند نماینده مردم عراق باشد؛ بنابراین نیروهای نظامی آمریکایی حق دارند برای براندازی دولت عراق اقدام کنند. بوش اصرار می‌ورزید که صدام حسین درصدد است تا از سلاح‌های کشتار جمعی که در اختیار دارد به طرز ناشایستی استفاده نماید و از طریق اعمال زور و خشونت علیه کشورهای دیگر،

رقیب را به تنهایی پوشش دهد. از نگاه سیاست‌مداران آمریکایی در آن هنگام، امنیت جهانی به گونه‌ای دیگر تعریف، تبیین و تفسیر شد و کشورهایایی که به گمان آنان با مبانی امنیتی تازه ناسازگار بودند، باید به چالش فرا خوانده می‌شدند. افغانستان و عراق نمونه‌هایی از این کشورها بودند که با تهاجم نظامی آمریکا روبه‌رو شدند (حسینی، ۱۳۸۵: ۵۸). پس از ۱۱ سپتامبر، بسیاری از تحلیل‌گران تأثیر این واکنش آمریکا را علیه عراق مورد بررسی قرار دادند و پرسش‌هایی نظیر آنکه آیا جنگ علیه تروریسم به عراق نیز خواهد رسید و آیا بوش مأموریت ناتمام پدرش در جنگ دوم خلیج فارس را در سرنگونی صدام حسین به پایان خواهد رساند، مطرح شد.

عکس‌العمل رژیم عراق نیز در این رابطه بسیار حائز اهمیت بود. دولت بغداد نه تنها همچون سایر کشورهای جهان این انفجار را محکوم نکرد، بلکه آنها را نتیجه‌ی طبیعی سیاست‌های زورمدارانه آمریکا در جهان دانست. ضمن آنکه این رژیم حتی پیام همدردی برای آسیب‌دیدگان و خانواده قربانیان این حمله‌ها ارسال نکرد و چنین اقدام‌هایی را به عنوان عملی منافقانه خواند و اعلام کرد که ملت عراق منافق نیست. از سوی دیگر، صدام حسین جنگ آمریکا علیه افغانستان را تروریسم یک ابرقدرت نامید و ضمن انتقاد از مواضع کشورهای عربی و سازمان کنفرانس اسلامی، از این سازمان به طور رسمی درخواست کرد که حمله آمریکا به افغانستان را محکوم ننماید. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شاهد شکل‌گیری روندهای سیاسی بین-المللی برای براندازی رژیم صدام حسین بودیم. جرج بوش رئیس‌جمهوری آمریکا در کنگره آمریکا، عراق را یکی از

در قطعنامه ۱۴۴۱ این بود که شورا اشاره‌ای آشکار به کاربرد زور نکرده بود.

در بندهای اجرایی قطعنامه آمده بود که عراق به تعهدات خود در قبال رژیم خلع سلاح عمل نکرده و از اینرو به آن کشور یک فرصت نهایی داده می‌شود. در قطعنامه ۱۴۴۱ همانند قطعنامه ۱۱۵۴ به عراق هشدار داده شده بود که چنانچه به تعهداتش عمل نکند، با واکنش سخت روبرو خواهد شد. در بند ۱۰ مقدمه قطعنامه یادآوری شده بود که آتش‌بس تنها بر پذیرش مفاد قطعنامه ۶۸۷ از سوی عراق استوار است و این به معنای آن بود که نقض قطعنامه آتش‌بس می‌تواند خود به خود به معنای احیای قطعنامه ۶۷۸ و در نتیجه مجاز شمرده شدن کاربرد زور در برابر عراق باشد. در مراحل اجرای قطعنامه ۱۴۴۱ آمریکا در پی اثبات موارد تخلف عراق بود تا با فشار آوردن بر شورای امنیت مجوز حمله به عراق را به دست آورد. این رویکرد با مخالفت سخت فرانسه و روسیه روبرو شد. روسیه، چین و آلمان نیز با جنگ مخالفت کردند، ولی آمریکا زمینه‌های تغییر رژیم در عراق را فراهم کرده بود. رفته‌رفته مسأله سرنگونی رژیم صدام حسین آشکارا در سخنان دولتمردان آمریکایی مطرح می‌شد. آمریکا اتهاماتی تازه مبنی بر وجود جنگ‌افزارهای ویژه‌ی کشتار جمعی در عراق مطرح ساخت. هانس بلیکس و محمد البرادعی در گزارش ۱۴ فوریه خود اعلام کردند که بازرسان و مأموران آژانس، موردی که مؤید این اتهام باشد، نیافته‌اند و نیز بازرسان در آخرین گزارش خود تأکید کردند که عراق بیش از پیش با بازرسان همکاری می‌کند و کار خلع سلاح به خوبی پیش می‌رود.

همانند وقتی که به خاک کویت حمله کرد، به مقاصد سوء سیاسی خود جامه عمل بپوشاند. روی هم رفته، رویدادهای یازدهم سپتامبر آثاری ژرف بر سیاست خارجی آمریکا گذاشت و کاربرد نیروی نظامی به عنوان یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار گرفت. مبارزه با تروریسم و جلوگیری از دستیابی مخالفان به جنگ-افزارهای ویژه‌ی کشتار جمعی، استراتژی کلان آمریکا را شکل داد. رفتار آمریکا در برابر عراق برخاسته از الگوی مداخله‌جویی فزاینده بود. آمریکا در چارچوب استراتژی مبارزه با تروریسم، عراق را به عنوان دومین هدف خود برگزید. استدلال نومحافظه‌کاران این بود که حمله به عراق برای حل دیگر بحران‌های منطقه‌ای سودمند است و می‌تواند بحران‌ها در خاورمیانه را پایان بخشد (تاجیک، ۱۳۸۶: ۶۷).

قطعنامه ۱۴۴۱ در ۸ نوامبر ۲۰۰۲ به اتفاق آراء در شورای امنیت به تصویب رسید. این قطعنامه شرایط تازه فعالیت آنموویک و آژانس انرژی اتمی را مشخص می‌کرد. بند نخست قطعنامه، به استناد ماده ۶۰ پیمان ژنو، عراق را متهم به نادیده گرفتن و نقض ماهوی تعهداتش می‌کرد. در قطعنامه ۱۴۴۱ تلاش شده بود برداشت آمریکا و انگلیس از قطعنامه‌های ۶۷۸، ۶۸۷، ۱۱۵۴ و ۱۲۰۵ تأمین گردد. در بند چهارم مقدمه، بهره‌گیری از همه ابزارهای لازم برطبق قطعنامه ۶۷۸ مصوب ۱۹۹۰ یادآوری شده بود. در بند پنجم، شورا تعهدات عراق بر پایه‌ی قطعنامه ۶۸۷ مصوب ۱۹۹۱ را یادآوری و تأکید کرده بود که اجرای قطعنامه ۶۸۷ گامی در راه بازگرداندن صلح و امنیت است. نکته مهم



نظریه مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی

مهم‌ترین دلیل اعلام شده از سوی دولتمردان آمریکایی برای ضرورت سرنگونی رژیم صدام حسین، مسأله مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی بود. موضوعی که بهانه اصلی آمریکا و هم‌پیمانانش برای اشغال عراق بوده است. از اینرو، هنگامی که نیروهای نظامی آمریکایی از یافتن این سلاح‌ها در خاک عراق ناامید شدند، در حقیقت مشروعیت عملیات نظامی علیه عراق به شدت زیر سؤال رفت و دولت‌های اشغال‌گر (آمریکا، انگلیس و اسپانیا) در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی با انتقادهای فراوانی روبرو شدند. اگرچه به دلیل عدم تصویب حمله نظامی علیه عراق در شورای امنیت سازمان ملل متحد، این اقدام از اساس دارای مشروعیت بین‌المللی نبود، ولی آمریکایی‌ها تصور می‌کردند که پس از یافتن سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، آنها خواهند توانست مشکل عدم مشروعیت اقدام خود را مرتفع سازند (جعفری‌الدانی، ۱۳۸۷: ۱۴). آمریکا به عنوان تنظیم‌کننده ساختارهای نظام بین‌الملل پس از یازدهم سپتامبر، چنین دریافته است که گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای و دیگر جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی، به ویژه در خاورمیانه، امنیت ملی آن کشور و اسرائیل را به خطر خواهد انداخت؛ بنابراین گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای را چالشی امنیتی برای خود فرض می‌کند و در پی جلوگیری از آن است.

جرج بوش در مراسم یادبود قربانیان رویدادهای ۱۱ سپتامبر در ستاد فرماندهی دانشکده نظامی چارستون در کارولینای جنوبی در زمینه رویارویی با تروریسم و گسترش جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی گفت: جلوگیری از گسترش و کاربرد جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی اولویت بعدی ما در جنگ تروریسم است. اما پیش از هر چیز برآنیم که به

با این گزارش، بهانه از دست آمریکا گرفته می‌شد. در ماه‌های نزدیک به سرنگونی رژیم صدام، آمریکا تلاش برای تنظیم پیش‌نویس قطعنامه مجوز جنگ را آغاز کرد. در این هنگام اعضای شورای امنیت به سه دسته تقسیم شدند: سوریه، آلمان، فرانسه، چین و روسیه مخالف دادن مجوز جنگ بودند و اسپانیا، بلغارستان، آمریکا و انگلیس موافق آن. آنگولا، شیلی، پاکستان، گینه و مکزیک نیز موضع روشنی نداشتند. باتوجه به این چنددستگی، آمریکا و انگلیس قطعنامه را پس گرفتند (برکوویتز، ۱۳۷۸: ۹۳). پس از ناکامی آمریکا در گرفتن مجوز جنگ، جرج بوش به عراق اولتیماتوم داد و اعلام کرد که صدام و پسرانش باید ظرف ۴۸ ساعت از عراق بروند. او افزود که خودداری آنها از این کار، عملیات نظامی در زمان مناسب را در پی خواهد داشت. بدین‌سان آمریکا بی‌مجاز شورای امنیت، در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ حمله را با پشتیبانی انگلیس و اسپانیا آغاز کرد. سازمان ملل نقشی در جنگ نداشت. افکار عمومی جهان به حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق واکنش سخت نشان داد، ولی با همه مخالفت‌ها، دولت بوش بر پایه‌ی آموزه جنگ پیشدستانه جنگ را آغاز کرد. جنگ با شلیک یک موشک به ساختمانی در بغداد که گمان می‌شد صدام و بلندپایگان رژیم‌اش در آنجا باشند، آغاز شد.

۲- دلایل حمله آمریکا به عراق

نویسندگان و اندیشمندان مختلف درباره حمله آمریکا به عراق نظریات مختلفی را ارائه کرده‌اند. با این حال می‌توان گفت که از نظر آنان مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی و همچنین مقابله با تروریسم دو عامل و دلیل اصلی ایالات متحده آمریکا در حمله به عراق بوده است. در این قسمت، به بررسی این نظریه‌ها می‌پردازیم.

جهان عرب را به دست گیرد و رسیدن به این هدفها را نیازمند داشتن جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی می‌دانست. از دید آمریکا، سیاست‌هایی که در دوران جنگ سرد به گونه‌ای بازدارنده اتحاد جماهیر شوروی بود، نمی‌توانست برای جلوگیری از همکاری عراق با تروریست‌ها و دستیابی آن رژیم به جنگ‌افزارهای ویژه‌ی کشتار جمعی کارساز افتد. این کشور سرنگونی رژیم صدام را دست‌کم از جهت جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی سودمند می‌یافتند. آمریکا می‌خواست نشان دهد که نخستین جنگ پیشگیرانه‌اش در برابر صدام حسین، ضرورت داشته است؛ از همین‌رو تلاش کرد ضرورت از میان رفتن جنگ‌افزارهای ویژه‌ی کشتار جمعی عراق را بر پایه‌ی قطعنامه‌های سازمان ملل نشان دهد و محدودیت زمانی برای آن قائل شود و در واپسین مرحله دست به مداخله نظامی بزند (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۴۶). آمریکا وجود این جنگ‌افزارها در عراق را مانع حل شدن همه مسائل و مشکلات موجود در منطقه معرفی می‌کرد. آمریکا تبلیغات دامن‌داری درباره لزوم جلوگیری از گسترش این جنگ-افزارها، حتی با کاربرد نیروی نظامی به راه انداختن و کوشید در این زمینه همدستانی بیابد. این کشور، رژیم صدام حسین مجهز به جنگ‌افزارهای ویژه‌ی کشتار جمعی را حتی از اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد خطرناک‌تر می‌دید، زیرا دومی دست‌کم با عقلانیت رفتار می‌کرد. این شیوه‌ی برخورد با رژیم بعثی عراق بر پایه مواضع نومحافظه‌کاران که در وزارت دفاع، سیا، شورای امنیت ملی و ... گرد آمده بود، شکل می‌گرفت. از دید آنان، جنگ‌افزارهای هسته‌ای ممکن بود از سوی صدام حسین به

پشتیبانی دولت‌ها از تروریسم پایان دهیم. روشن است که دولت‌های شوروی، تأمین کننده‌ی جنگ‌افزارهای شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای برای تروریست‌ها هستند (بیاتی، ۱۳۸۴: ۲۸). بوش همچنین در سخنرانی خود در وست-پوینت اعلام کرد: خطر سلاح‌های کشتار جمعی اجازه نمی‌دهد که آمریکا با خوش‌خیالی منتظر حمله دیگری بماند. ما باید به هنگام ضرورت برای دفاع از آزادی خود آماده اقدام پیشگیرانه باشیم (همان، ۲۹).

این گفته‌ها، در حقیقت نشان‌دهنده‌ی آغاز دوران تازه‌ای در زمینه سیاست خارجی آمریکا و نظام بین‌الملل بود که در چارچوب آن آمریکا به عنوان ابرقدرت می‌خواست یک تنه به تنظیم هنجارها در نظام بین‌الملل بپردازد. از دید آمریکا، مهم‌ترین تهدید از سوی عراق، احتمال وجود جنگ-افزارهای هسته‌ای و کشتار جمعی در دست رژیم صدام حسین بود. فعالیت‌های هسته‌ای عراق وضع پیچیده‌ای داشت. دولت بعثی عراق قطعنامه‌های سازمان ملل را نادیده می‌گرفت؛ در راه‌اندازی بحران‌های منطقه‌ای نقشی برجسته داشت، به کویت دست‌اندازی کرده و همه‌ی موازین بین-الملل را زیر پا گذاشته بود؛ پیش از آن به خاک ایران تجاوز و جنگی هشت ساله به راه انداخته بود؛ در مسائل منطقه‌ای با آمریکا مخالفت می‌ورزید و سیاست‌های چالش‌برانگیز را در سطح نظام بین‌الملل دنبال می‌کرد. گذشته از اینها، صدام حسین نه تنها جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی را در رویارویی با نیروهای داخلی به کار گرفته بود، بلکه کارنامه سیاهی در زمینه کاربرد جنگ‌افزارهای شیمیایی و میکروبی در جنگ با ایران داشت. رژیم بعثی عراق می‌خواست به قدرت برتر در منطقه تبدیل شود و رهبری



آمریکای سنگین شده مانند صخره را تکان بدهند. براساس این نگرش، مسأله برخورد با عراق را باید در یک سطح کلان‌تر یعنی خاورمیانه و دنیای عرب بررسی کرد که بر این اساس آمریکا سعی دارد تا در منطقه خاورمیانه به ایجاد حکومت‌های دموکراتیک به جای حکومت‌های کنونی همت گمارد. این ایده از طرف افرادی در درون دولت بوش هدایت می‌شد که معتقدند آمریکا مرکز و مهد دموکراسی جهانی است. از جمله این افراد را می‌توان از پل ولفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکا، نام برد. اساساً تیم ولفوویتز در زمان جورج بوش اول نیز بر «مرکز ثقل دموکراتیک صلح بودن آمریکا» تأکید داشت و این همان دکترین تیم قبلی و دیک چنی است که بر این اساس سعی دارد تز کانون دموکراسی بودن آمریکا را شکل دهند و در عین حال به بسط و گسترش دموکراسی در سراسر جهان همت گمارند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۴). اما پاره‌ای از ویژگی‌های بعضی از دولت‌ها سبب شده تا علاوه بر به چالش طلبیدن آمریکا به عنوان کانون دموکراسی جهانی، زمینه‌های تهدید و پیکار با سایر دموکراسی‌های جهانی نیز مهیا شود. به عنوان مثال بوش دشمنان آمریکا را کشورهایی می‌داند که نظم حاکم آمریکایی را برخلاف منافع خود می‌دانند و تصمیم‌گیری در این کشورها غالباً فردی و در نتیجه برخاسته از الگوهای قابل پیش‌بینی تصمیم‌گیری نیست که این امر سبب شده است تا موجی از استبداد در مناطق مختلف به معرض ظهور برسد. خطر اینگونه کشورها زمانی زیادت‌ر خواهد شد که بتوان بین این کشورها و شبکه‌های تروریست جهانی (فراملی) ارتباط تنگاتنگ پیدا نمود.

کار گرفته شود. کسانی مانند دیک چنی، دونالد رامسفلد، پل ولفوویتز، ریچالد پرل، کاندولیزا رایس، جرج تنت و ... از هر کوششی برای تحمیل استیلای آمریکا و برد در بازی‌های منطقه‌ای پشتیبانی می‌کردند (همان، ۱۴۸-۱۴۷). بی‌اعتباری ادعاهای وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، نیازی به استدلال ندارد، زیرا گزارش‌های ارائه شده از سوی بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل که پس از بازدیدهای مکرر از مراکز نظامی و غیرنظامی کشور عراق به شورای امنیت سازمان ملل ارائه شد، به خوبی نشان می‌دهد که به هنگام حمله آمریکا به عراق، هیچگونه سلاح کشتار جمعی در این کشور وجود نداشت و ظاهراً دولت عراق تمامی آنها را تحت نظارت بازرسان بین‌المللی از بین برده بود و اصرار دولت آمریکا مبنی بر وجود این سلاح‌ها در عراق پایه و اساس منطقی نداشت و تنها با هدف آماده‌سازی افکار عمومی برای اشغال عراق مورد تأکید قرار می‌گرفت.

تحقق تئوری دومینو با استفاده از زور در جهت تغییر شکل خاورمیانه

تئوری دومینو که از تئوری‌های معروف در عرصه روابط بین‌الملل است، اشاره به ریزش مسلسل‌وار حکومت‌های مستبد و هم‌سنخ دارد که تمامی این حکومت‌ها در ماهیت و فلسفه حکومتی خود درجات مشابه و هم‌سنگی‌های یکسانی را دارا می‌باشند. این تئوری در دستگاه هیبت حاکمه آمریکا توسط نومحافظه‌کارانی دنبال می‌شود که بنا به گفته ویلیام کریستول که خود از این گروه فکری است راز موفقیت نومحافظه‌کاران در این است که توانستند

که: شما برای ما نفت بفرستید، ما کاری به کار شما در چگونگی اداره کشور نداریم (برعکس آفریقای جنوبی، کره و فیلیپین و شیلی). آن معامله از ۱۱ سپتامبر لغو شد. آمریکایی‌ها دریافتند که اگر به اعراب اجازه بدهیم به همان شیوه اهریمنی ادامه بدهند، با نابودی اقتصاد و کاشتن تخم ناامیدی تعداد بیشتری بن‌لادن تولید خواهد شد. آمریکا به این نتیجه رسید که چاره‌ای دیگر ندارد جز اینکه دنیای اعراب را خودش بسازد؛ و سوم، در حقیقت جنگ آغاز یک تجربه تاریخی عظیم برای دنیای عرب است مانند آنچه در ژاپن و آلمان اتفاق افتاد. به هر حال برطبق نظر این مقاله‌نویس آمریکایی، این جنگ اهمیت بزرگی دارد. حضور آمریکا در عراق به پروژه دموکراسیزاسیون شدن منطقه نیرو می‌بخشد، به شورشیان ایران قدرت و جرأت می‌دهد و سوریه را دچار تردید خواهد کرد و به تغییر شکل خاورمیانه سرعت خواهد بخشید.

فی‌الواقع آنچه که دولت آمریکا برای این منطقه می‌خواهد کمتر از رنسانس فرهنگی و اقتصادی که دولت‌های غربی قبلاً با موفقیت انجام داده‌اند نیست. دستورالعمل واشنگتن برای احیای این منطقه روشن است: برقراری دموکراسی، بازارهای آزاد، حقوق بشر و حقوق زنان (رضوانی، ۱۳۸۵: ۷۳). ولفوویتز می‌گوید که این استراتژی آمریکاست که پیشرفت‌های مذکور را در این کشورها مشاهده کند که در بلندمدت باعث ثبات در منطقه خواهد شد. سه عامل همگرا می‌تواند سیاست‌های خشک اعراب را طی دهه آینده انعطاف‌پذیر سازد؛ اول، فشار قدرت‌های خارجی مثل آمریکا براساس نظریه اقتصادی دهکده جهانی؛ دوم، رشد فهم اعراب که زمینه آن در منطقه ایجاد شده است و به همین

آنان معتقدند که وجود حکومت دموکراتیک در عراق و برکناری صدام حسین علاوه بر کمک به گسترش دموکراسی جهانی عواید و آثار مثبتی را برای آمریکا به ارمغان خواهد داشت. از جمله این آثار می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- خروج نیروهای آمریکایی از عربستان یکی از عوامل اصلی احساسات ضدآمریکایی را رفع خواهد کرد و از حمایت القاعده خواهد کاست (جوادی، ۱۳۸۸: ۵۷).

۲- از آنجا که آمریکا هزینه اصلی حمله به عراق را تأمین می‌کند، می‌توان مطمئن بود که شرکت‌های آمریکایی پس از جنگ بهترین موافقت‌نامه‌ها برای بازسازی عراق و دسترسی به منابع نفتی این کشور را دریافت خواهند کرد؛ و از همه مهم‌تر اینکه علاوه بر کاهش احساسات ضدآمریکایی، عربستان سعودی به عنوان یکی از اصلی‌ترین منابع تأمین اعتباری- مالی و معنوی گروه القاعده برای کاهش حمایت‌های خود و تجدیدنظر در روابط با اعضای این گروه تحت فشار قرار خواهد گرفت، چرا که گروه القاعده با دریافت حمایت‌های معنوی- مالی از کشور عربستان و مذاهب اسلامی تندرو در این کشور در حال حاضر به مثابه یک تهدید علیه هژمونی آمریکا در سراسر جهان به حساب می‌آید (آدینه‌وند، ۱۳۸۶: ۴۲).

کراتهامر از پژوهشگران و محققان مرکز استراتژی امنیت ملی آمریکا درخصوص دلایل جنگ آمریکا علیه عراق معتقد است که: جنگ عراق به سه دلیل صورت می‌گیرد: اول، خلع سلاح عراق از سلاح‌های کشتار جمعی که علت اصلی آن است؛ دوم، جانشین کردن بازی دومینو با معامله‌ای است که با اعراب منعقد شده بود. معامله این بود



فلسطین تحت سایه صلح تلاش کرده‌ایم». وی سپس اعلام می‌کند که توسعه آزادی، استراتژی عمده برای مقابله با تروریسم در جهان است. هرچا آزادی استقرار یافت، نفرت جای خود را به آرزو می‌دهد. وقتی آزادی تحقق یافت، مردان و زنان به زندگی بهتر و صلح‌آمیزتر دست خواهند یافت. ارزش‌های آمریکایی و منافع آمریکا ما را به این امر رهنمون می‌کند. ما برای آزادی انسان‌ها ایستاده‌ایم، ایالات متحده این اصول را برای تحقق آزادی و امنیت از هر راهی اعم از ابزارهای دیپلماسی، اقدامات قانونی، کسب اطلاعات و کمک مالی به کار می‌گیرد (ربیعی، ۱۳۸۴: ۱۰۹). ما در حال کار با متحدانمان، از ملت‌هایی هستیم که خطر را درک می‌کنند و در کنار ما با آن مقابله می‌کنند. ما از قدرت استفاده کرده و خواهیم کرد، زیرا این آخرین پاسخ خواهد بود. وی در پایان با استناد به سخنان «اشعیای نبی» می‌گوید که به یاد بیاورید کلام او را که: برای رسیدگی به بردگان بیرون رو و آنانی را که در تاریکی هستند آزاد کن.

اهداف اقتصادی

وجود بخش قابل ملاحظه‌ای از انرژی جهان در خاورمیانه از یکسو و اهمیت انتقال انرژی از سوی دیگر، باتوجه به افزایش دامنه رویارویی بازیگران، موجب شده است، عنصر انرژی از جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ برخوردار گردد. در پانزده سال گذشته افزایش قیمت انرژی، توجه قدرت‌های بزرگ را به خود جلب کرده است به طوری‌که اقتصاددانان در سال ۲۰۰۱ هشدار دادند، تداوم روند رو به افزایش قیمت انرژی، ممکن است موانع جدی بر

منظور یک گروه از اقتصاددانان برجسته عرب تحت‌نظر سازمان ملل گزارشی برای نقد سیاست‌های اقتصادی و سیاسی اجتماعی اعراب نوشته‌اند. سومین و مهم‌ترین عاملی که تغییرات در جهان عرب را ضروری می‌سازد، جمعیت جوان آن است. اعراب جوان‌ترین جمعیت را که ۳۸ درصد آنان در سن ۱۴ سالگی یا پایین‌تر از آن هستند، دارا می‌باشند. این کشورها از نرخ بیکاری ۱۵ درصدی که یکی از بیشترین نرخ‌های بیکاری در میان کشورهای در حال توسعه است رنج می‌برند، حتی اکثر کارشناسان معتقدند که سیستم اقتصاد کنونی نمی‌تواند هماهنگ با رشد سال‌های بعد باشد، روش اصلاحات و افزایش جمعیت دو گزینه‌ای است که می‌تواند منجر به انفجار شود. این عوامل می‌تواند یک عامل محرک برای احیای قراردادهای اجتماعی باشد.

براساس دیدگاه دولت آمریکا نسبت به برقراری دموکراسی در منطقه خاورمیانه، در وهله اول آنچه که ضرورت دارد آزاد نمودن کشورهای مسأله‌دار از شر رژیم‌های دیکتاتور-شان و به ارمغان آوردن آزادی برای آنان است. از این‌رو بوش تصریح کرد که برکنار نمودن صدام حسین یک ضرورت بود، نه فقط به دلیل تهدیدات ناشی از سلاح‌های کشتار جمعی، بلکه می‌تواند فرآیند اصلاحات در منطقه را در درازمدت فراهم نماید. او در نطق خود بر فراز ناو اتمی لینکلین در هنگام اعلام پایان جنگ با عراق، گفت: «تعلق ما به آزادی یک سنت آمریکایی است که همواره در رفتار بانیان این کشور از اقدامات فرانکلین روزولت، دکترین ترومن و چالش رونالد ریگان با امپراتوری شیطان نمایان بوده است. ما برای ایجاد آزادی در افغانستان، عراق و

است که تولیدات داخلی انرژی این کشور تا آن زمان به طور کامل متوقف خواهد شد. از این رو آمریکا به شدت نیازمند منابع انرژی خارجی خواهد بود. امروزه نفت ۴۱ درصد، گاز طبیعی ۲۳ درصد، زغال سنگ ۲۲ درصد، انرژی هسته‌ای ۸ درصد و منابع تجدید نشدنی ۶ درصد انرژی مصرفی آمریکا را به خود اختصاص داده است. در حال حاضر آمریکا ۵۰ درصد واردات نفتی خود را از کشورهای قاره آمریکا تأمین می‌کند به نحوی که از کانادا ۲/۱۲ میلیون، مکزیک ۱/۶۴ میلیون و ونزوئلا با ۱/۲۵ میلیون بشکه در روز وارد نماید علاوه بر آن از عربستان ۱/۵۶ میلیون، نیجریه ۱/۱۲ میلیون، عراق ۰/۶۵ میلیون، بریتانیا ۰/۳۷ میلیون و نروژ ۰/۲۴ میلیون بشکه در روز، آمریکا برای مصرف خود نفت وارد می‌کند تا سال ۲۰۲۵ به ناچار حدود ۷۰ درصد سهم واردات آمریکا باید از خاورمیانه تأمین شود.

بسیاری از متخصصان بر این باورند که اگر تکنولوژی‌های بالا در استخراج مخازن نفت به کار گرفته شود، ذخایر عراق قادر خواهد بود با منابع سرشار ۲۴۵ میلیارد بشکه‌ای عربستان نیز رقابت نماید. نومحافظه‌کاران بر این عقیده‌اند که بغداد قادر است ظرف ۳ سال آینده ظرفیت خود را به دو میلیون بشکه در روز افزایش داده و حتی تا سال ۲۰۱۰ آن را به ۶ برابر برساند، خصوصاً اگر صنعت نفت عراق به بخش خصوصی سپرده شود و اداره آن به شرکت‌های عظیم چند ملیتی که از تکنولوژی برتر و سرمایه‌های بالایی بر-خوردارند واگذار گردد، سرمایه و تکنولوژی برتر این شرکت‌ها برای توسعه سریع تولید نفت حیاتی خواهد بود. اما طرح خصوصی‌سازی نفت عراق برای نومحافظه‌کاران تنها

سر راه پیشرفت رشد اقتصاد جهانی ایجاد کند. در سه سال گذشته، قیمت جهانی نفت به دو برابر افزایش یافته است. در واقع امنیت انرژی به بحث محوری دوران حاضر مبدل شده است. از یکسو مصرف انرژی در تمام جهان رو به افزایش است از سوی دیگر، ناپایداری و عدم ثبات دائمی در منطقه‌ی تولید کننده بخش عمده نیازمندی‌های نفت و گاز جهان، موجب نگرانی مصرف‌کنندگان فرامنطقه‌ای شده است. بنابراین، عوامل متعددی از قبیل: جنگ، تروریسم، انواع تحریم‌ها و افزایش رژیم‌های مخالف می‌تواند موجب کاهش عرضه انرژی و افزایش این نگرانی‌ها گردد (الهی و لطفیان، ۱۳۸۹: ۸۴).

هفتاد درصد نفت و گاز طبیعی قابل دسترس در بازارهای جهانی در حوزه تنش‌زای خاورمیانه واقع شده است. آمریکا بیشترین نیاز را به انرژی خاورمیانه دارد. به خصوص از زمانی که طوفان کاترینا و ریتا ۲۷ درصد از میزان تولید و ۲۱ درصد از قابلیت تصفیه ایالات متحده را کاهش داد. این حادثه به خوبی نشان‌دهنده میزان آسیب‌پذیری عناصر زیربنایی تولید انرژی در آمریکا در برابر این دسته از حوادث می‌باشد. به طور کلی آمریکا با کمتر از ۵ درصد جمعیت دنیا، حدود ۲۵ درصد از مصرف نفت جهان را به خود اختصاص داده است. هزینه‌های واردات عنصر بسیار مهمی در ایجاد کسری بودجه تجاری آمریکا محسوب می‌شود. ساختار اقتصادی قدرتمند و اسراف در مصرف انرژی، سبب شده است آمریکا به بزرگ‌ترین مصرف کننده انرژی در جهان تبدیل شود. براساس اعلام آژانس بین‌المللی انرژی، مصرف انرژی آمریکا تا سال ۲۰۲۵ حداقل ۳۳ درصد افزایش پیدا خواهد کرد. این در حالی



تصمیم‌گیری در خصوص از میان بردن زمینه‌های عینی و ذهنی چالش‌های منطقه‌ای می‌باشد (جکسون، ۱۳۸۵: ۲۷).
 باتوجه به نکات فوق می‌توان منطق و عقلانیت رویکرد آمریکا در قبال عراق را حرکتی هدفمند در راستای ایجاد ساختار مناسب و مطلوب توزیع قدرت بین‌المللی و در نتیجه تأثیرگذاری بر ساختارها و الگوهای رفتاری سیستمی در نظام بین‌الملل قلمداد نمود. در این صورت عراق به عنوان یک نقطه شروع جهت نمایش قدرت و ایجاد تحولات موردنظر می‌باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر، تصمیم آمریکا برای حمله به عراق، یک گام مرحله‌ای جهت دستیابی به اهداف بلندمدتی است که گام‌های بعدی را الزاماً به همراه خواهد داشت. در دوران موجود نیز امنیت-سازی به وسیله حداکثرسازی قدرت نظامی انجام می‌پذیرد. آمریکا برای تثبیت موقعیت خود در محیط‌های پیرامونی به‌ویژه خاورمیانه، تلاش دارد تا جلوه‌هایی از قدرت استراتژیک خود را به نمایش بگذارد. آنچه تحت عنوان پیروزی قطعی مطرح می‌شود را می‌توان به عنوان نمادی از قدرت ساینز آمریکا در دوران موجود دانست.

بنابراین در شکل‌بندی قدرت آمریکا در سیاست بین‌الملل، قابلیت‌های نظامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. جان اشتاینبرگ و مارتین مالین در بیان عناصر سیاست امنیت ملی آمریکا بیان می‌دارند که اولین عنصر عبارت است از برتری قاطعانه قدرت نظامی آمریکا بر تمامی کشورها، یا مجموعه احتمالی از کشورها که بتوانند در مقابل ما قد علم نمایند. برد و توان ضربتی نیروهای نظامی آمریکا از هر کشور دیگری به مراتب بیشتر است. آمریکا امروز می‌تواند با چنان سرعت و دقتی به دشمنان خود ضربه بزند که تا

ابعاد رویارویی با قدرت نفتی اوپک را ندارد، بلکه نگرش‌های ارزشی محور آنان را نیز تأمین خواهد کرد، بدین صورت که حاصل این کار به نوبه خود اقتصاد کشورهایی چون ایران، سوریه و لیبی را که اصطلاحاً کشورهای یاغی خوانده می‌شوند نابود کرده و در نتیجه فرصت‌های مناسب دیگری برای تغییر رژیم و صدور دموکراسی در آن کشورها فراهم خواهد نمود (زهره‌وند، ۱۳۹۰: ۸-۷).

اهمیت خاورمیانه و خلیج فارس در استراتژی آمریکا

برای تبیین بیشتر موضوع مطرح شده، ذکر این نکته ضروری است که خاورمیانه و خلیج فارس از دو زاویه نقشی کلیدی در تحقق اهداف استراتژیک آمریکا دارا می‌باشند. الف) شکل‌گیری چالش‌های نامتقارند؛ ب) موقعیت کلیدی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک. در خلیج فارس عدم هماهنگی و نامتجانس بودن دو مؤلفه اندازه جغرافیایی و جمعیت در میان بازیگران منطقه‌ای، دو کشور ایران و عراق را از موقعیت ذاتی برتری برخوردار ساخته است. کنترل و مدیریت این دو بازیگر نقشی اساسی در نمایش قدرت و نیز در ایجاد ترتیبات امنیتی مطلوب آمریکا به همراه خواهد داشت. زمینه‌های عینی موجود منطقه‌ای (تنوع و نا-هماهنگی در دو مقوله اندازه جغرافیایی و جمعیت) این دو بازیگر را قادر خواهد ساخت تا تعاریفی بومی و منطقه‌ای از اهداف خود ارائه دهند که پیگیری آنها می‌تواند منجر به شکل‌گیری نظم امنیتی منطقه‌ای گردد؛ نظمی که ملاً منطق دو پادشاه در اقلیمی ننگجد را حاکم بر تعاملات آمریکا با این دو بازیگر نماید. از این‌روست که به نظر می‌رسد از ضروریات تحقق اهداف استراتژیک آمریکا،

ترتیب ایجاد ثبات در نظام بین‌الملل وظیفه آمریکا بوده و توسط قدرت نظامی آمریکا تأمین می‌شود. در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ در رابطه با هژمونی نظامی و توسعه آن این چنین آمده است: «زمان برای تثبیت مجدد نقش قدرت نظامی آمریکا فرارسیده است و می‌بایست ظرفیت خود را فراتر از هر چالشی طرح کنیم». و بدین طریق آمریکا بسط هژمونی تهاجمی خود را، بهترین دفاع عنوان می‌کند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۷).

شاخص‌های هژمونی طلبی آمریکا

در راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ در رابطه با هژمونی نظامی و توسعه آن اینچنین آمده است: «زمان برای تثبیت مجدد نقش قدرت نظامی آمریکا فرارسیده است، ما می‌بایست ظرفیت‌ها را فراتر از هر چالشی طراحی کنیم و در این رابطه این سند بهترین دفاع را یک حمله خوب و مناسب می‌داند تا بدین طریق درصدد بسط هژمونی نظامی خود باشد». در واقع سیاست خارجی هژمونیک‌محور ایالات متحده تأکید اساسی خود را بر تفوق بر قدرت‌های بزرگ رقیب چه در سطح بین‌المللی و چه در سطوح منطقه‌ای قرار می‌دهد. از مؤلفه‌های دیگر هژمونی طلبی ایالات متحده تسلط بر کنترل منابع انرژی است. نفت یکی از اولویت‌های اصلی و تعیین کننده در سوادهای حاکم بر دولت‌مردان کاخ سفید است. چنانکه یکی از تحلیلگران سابق سازمان سیا دلایل اصلی جنگ علیه عراق و برکناری صدام را چنین برمی‌شمارد. اولاً آمریکا به دنبال کنترل بر چاه‌های نفت عراق به منطقه سنگ بنای اولیه کنترل بر منابع نفتی کل منطقه خاورمیانه است و اشغال عراق اولین مرحله

همین دو سال پیش ناشناخته بود. امروزه بودجه آمریکا بیش از مجموعه هزینه‌های دفاعی ۲۵ قدرت نظامی برتر جهان است که پس از این کشور قرار می‌گیرند. همین عامل را می‌توان شاخصی اولیه از برتری نظامی آمریکا دانست (تیشه‌یار و ظهیری‌نژاد، ۱۳۸۷: ۵۹). باتوجه به قابلیت‌های نظامی و استراتژیک آمریکا، آن کشور تلاش پایان‌ناپذیر خود را در جهت برقراری صلح منطقه‌ای و با ثبات‌سازی حوزه‌های نفوذ در مناطق ژئوپلیتیکی به کار گرفته است. در این روند، قدرت نظامی آمریکا فراتر از سایر کشورهای قدرتمند بوده و در نتیجه آزادی عمل این کشور برای ایفای نقش منطقه‌ای افزایش یافته است.

هژمونی طلبی ایالات متحده آمریکا

پس از ۱۱ سپتامبر ایالات متحده درصدد حفظ برتری نظامی خود و چالش‌ناپذیر نمودن قدرت خویش برآمد. جورج بوش در سخنرانی خود در وست پوینت در ماه جون اعلام داشت آمریکا در تلاش بوده و هست قدرت خویش را چالش‌ناپذیر نماید. بدین ترتیب رقابت امنیتی با بازیگران بی‌معنا می‌شود و رقابت به تجارت و صلح محدود می‌گردد. از این رو ایالات متحده درصدد است چنان جایگاهی به خود اختصاص دهد که هیچ قدرتی توان مقابله با نیروی نظامی آمریکا را نداشته باشد. در نتیجه دیگر ایالات متحده امنیت خود را نه از طریق موازنه قوا، بلکه از طریق ایجاد نوعی عدم توازن به نفع خود کسب می‌کند. این بدین معنی است که ایالات متحده با افزایش قدرت خود درصدد است تا رقابت‌های استراتژیک و امنیتی بین قدرت‌های بزرگ را از بین ببرد و خود را در جایگاه مطلوب‌تری قرار دهد. بدین-



که این امر فی‌نفسه ضرورت حضور درازمدت آمریکا در منطقه را برای آنان توجیه می‌کند، چنانکه برخی از استراتژیست‌ها می‌گویند: احتمال دارد که ما نیاز به تمرکز فراوان در خاورمیانه برای مدت طولانی داشته باشیم، همچنین بر امنیت انرژی تأکید می‌شود، چنانکه هر وقت مشکل اقتصادی داشته‌ایم علت آن اختلال در عرضه نفت به ما بوده است. اگر نیروی نظامی در عراق داشته باشیم دیگر اختلال در جریان نفت به وجود نخواهد آمد (آبادیان، ۱۳۸۷: ۸۲-۸۱). به طور کلی تقلا برای هژمونیک-گرایی از سوی ایالات متحده در منطقه از یکسو به دلیل دربرگرفتن اکثریت کشورهای مخالف سیاست‌های هژمونی-طلبی آمریکا در منطقه است (مانند چین، روسیه، هند، ایران) و از سوی دیگر به دلیل دستیابی به منابع سرشار انرژی واقع در منطقه و به منظور کنترل رقبای سطح نخست در نظام بین‌الملل مانند اروپای متحد و آسیای خاوری مانند چین و ژاپن و هند می‌باشد. از این‌رو حضور نظامی آمریکا در منطقه مانع از شکل‌گیری ائتلاف فرا-منطقه‌ای میان قدرت‌های منطقه‌ای (چون ایران و عراق) با قدرت‌های بین‌المللی رقیب (روسیه، چین، اروپا) در به چالش طلبیدن قدرت آمریکا می‌شود و با کنترل بر منابع انرژی منطقه از حوزه‌های نفوذ قدرت‌های رقیب می‌کاهد.

حضور نظامی آمریکا در عراق جدید و تأثیرات آن

بر امنیت ملی ج.ا. ایران

با بروز تحولات جدید سیاسی و تغییرات حاصله در زیر-ساخت‌ها و صحنه عراق جدید عرصه‌ی نفوذ ایالات متحده و بریتانیا قرار گرفته است و برای اولین بار در تاریخ چند

تغییر برای شکل‌دهی استراتژیک کل منطقه خاورمیانه می‌باشد؛ ثانیاً این اقدام امکان کنترل و هژمونی آمریکا بر کل جهان را میسر می‌سازد (امینی، ۱۳۸۸: ۷۰).

بر این اساس نفت ماده‌ای پراهمیت و مورد توجه است. نفت منبع ثروت ملی و پشتوانه قدرت سیاسی در سطح جهان است، نفت دیگر یک کالای عمومی نیست، بلکه به عکس به عامل تعیین‌کننده قدرت، امنیت ملی و برتری جهانی تبدیل شده است. به نظر می‌رسد دسترسی آزاد به منابع انرژی‌زای منطقه از جمله اهداف آمریکا برای کنترل دیگر رقبا باشد (همان، ۷۲). بدین ترتیب کنترل نفت از جمله اهداف تعیین‌کننده سیاست خارجی آمریکا به شمار می‌رود. سعی ایالات متحده در سال‌های اخیر بر متنوع-سازی منابع و تأمین نیازهای انرژی از این جهت برای ایالات متحده اهمیت بیشتری یافته است و اهمیت کشور-های تولیدکننده نفت مانند کشورهای حوزه خزر، نیجریه، مکزیک و ونزوئلا برای آمریکا قابل توجه است، اما برای کشورهای اتحادیه اروپا، ژاپن و چین، نفت خلیج فارس اهمیت درجه اول را دارد. بر این اساس هر کشوری که بر این منابع کنترل داشته باشد، اهرم قدرت جهانی را در چند دهه آینده کنترل خواهد کرد، چنانکه اکنون دوم سوم نفت خلیج فارس راهی کشورهای صنعتی غرب می‌شود (همان، ۷۶-۷۵). بر این اساس از مسائلی که برای آمریکا از اولویت بالایی برخوردار است، کنترل منابع منطقه است که دولت آمریکا در روند مداخله‌گری خود قصد دارد تا با تحت کنترل قرار دادن این منابع، به کنترل قدرت یکدیگر رقبا بپردازد. به عبارت دیگر ثبات و امنیت آمریکا در گرو دسترسی طولانی‌مدت به منابع انرژی، به ویژه نفت می‌باشد

سابقه امر در دیگر کشورهای همسایه، حضور این نیروها را در عراق می‌بایستی به صورت منطقی مورد ارزیابی قرار داد (بیلیس، ۱۳۸۷: ۱۵۱).

علاوه بر آن در روابط با حضور این نیروها در عراق سه نکته را نبایستی از نظر دور داشت؛ یکی آنکه در صورت تصمیم به اقدامی نظامی علیه کشورمان، انجام آن از طریق عراق بیش از سایر کشورهای همسایه غیرممکن است زیرا که ضربه‌پذیری این نیروها در داخل عراق بیش از سایر کشورهاست؛ ثانیاً باتوجه به توضیحات فوق اگر ائتلاف این نیروها در عراق را نظامیان کشورهای عربی تشکیل می‌دادند، منافع و امنیت ملی ایران بیش از پیش مورد تهدید واقع می‌شد. بدین‌صورت که با تحریکات آنها ژئوپلیتیک شیعه در عراق تا این حد باز نمی‌شد و حضور ایرانیان در عراق و به ویژه زوار که ماهیانه ده‌ها هزار نفر را شامل می‌شود، عملی نمی‌گردید. بالاخره نکته سوم اینکه حضور این نیروها، دو کشور ایران و ایالات متحده آمریکا را مجبور کرده که باتوجه به اوضاع متشنج عراق، بعضی از مسائل را از طریق گفتگو حل نمایند که به نظر می‌رسد هر دو طرف از این ابتکار که به حل‌وفصل موضوعاتی مرتبط در مورد عراق پیش آمده راضی هستند. در واقع باز شدن این فضا کمک نمود دو طرف بیش از گذشته بتوانند به طور مستقیم به ارزیابی اختلاف موارد مربوطه بپردازند. بنابراین نبایستی حضور نظامی آمریکا در عراق را آنقدر بزرگ نمود که به عنوان یک عامل بازدارنده منافع ملی در تحركات سیاسی ایران در قبال عراق تبدیل شود.

آمریکا، ایران را به عنوان یکی از مهم‌ترین تهدید منطقه‌ای و چالشگر اصلی سیاست‌های خود در منطقه تصور می‌

سال اخیر منطقه کشور عراق که به طور سنتی روابط نزدیک با بلوک شرق داشت، تحت نفوذ بلوک غرب و به خصوص آمریکا قرار گرفته است. از دید بازیگران بین‌المللی عراق جدید ضمن اینکه نباید تهدیدی برای همسایگان خود به خصوص متحدان سنتی غرب در منطقه باشد، وظیفه متعادل کردن سایر قدرت‌های منطقه‌ای همچون جمهوری اسلامی ایران و سوریه را نیز بر عهده دارد.

در این راستا، حضور نظامی آمریکا در عراق به عنوان یک تهدید برای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی می‌شود. اما اگر واقع‌بینانه به مسأله نگاه کنیم، مشخص می‌شود که این اولین باری نیست که نیروهای نظامی آمریکا در همسایگی ایران قرار گرفته‌اند. از قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نیروهای آمریکا در ترکیه و در پایگاه‌های ناتو مستقر بوده‌اند و بعد از پیروزی انقلاب همیشه این نیروها به خاطر تنش‌هایی که در روابط ایران و آمریکا و بعضاً ترکیه وجود داشته است، به عنوان تهدید به حساب می‌آمدند. با شروع جنگ عراق علیه ایران و حمله رژیم بعثی عراق به کویت، این نیروها به تدریج در آب‌های خلیج فارس چه مستقر در ناوهای مختلف و چه مستقر در پایگاه‌های نظامی بعضی از کشورهای عرب حوزه خلیج فارس رو به فزونی گذاشته و در جنگ ۱۹۹۱ با صدام تعداد نیروهای آمریکا و ائتلاف آنها به بیش از ۵۰۰ هزار نفر رسید. در طول جنگ عراق و ایران درگیری‌های بین نیروهای آمریکا و ناوچه‌های ایرانی رخ داد و حتی سکوی نفتی جمهوری اسلامی ایران مورد حمله این نیروها قرار گرفت. بنابراین هرچند حضور نیروهای ایالات متحده آمریکا در عراق را می‌بایستی به عنوان موردی منفی از نظر امنیت ملی تلقی نمود، اما با توجه به



در این زمینه، ماده ۱۰۸ وظایف و اختیارات انحصاری مقامات فدرال را برشمرده و ماده ۱۱۱ وظایف و اختیارات مشترک بین مقامات فدرال و مناطق را ذکر کرده است. براساس ماده ۱۱۲ نیز اعلام شده است که هر آن چه که در وظایف و اختیارات انحصاری مقامات فدرال تصریح نشده در حیطه اختیارات مناطق و استان‌های سازماندهی نشده است که می‌توان این اختیارات را اختیارات رزرو شده یا انحصاری مناطق - مثل اختیار ایالت‌های آمریکا براساس متمم دهم قانون اساسی ایالات متحده- دانست. تضمین مشارکت عادلانه مناطق و استان‌های سازماندهی نشده در اداره نهادهای مختلف فدرال؛ در این چارچوب براساس ماده ۱۰۳ یک سازمان کل برای تضمین مشارکت عادلانه مناطق و استان‌های سازماندهی نشده، تشکیل می‌شود.

براساس مواد ۱۱۸ و ۱۱۷ قانون اساسی دائم عراق، حکومت‌های منطقه‌ای و از جمله حکومت اقلیم کردستان از اختیارات و صلاحیت‌های زیر برخوردارند: ۱- هر منطقه فدرال می‌تواند قانونی برای خود تدوین کند که ساختار حکومت منطقه و اختیارات مقامات آن و سازوکار اجرایی این اختیارات را به گونه‌ای که با قانون اساسی دائم در تناقض نباشد، مشخص کند؛ ۲- مقامات فدرال حق دارند از اختیارات قانونگذاری، اجرایی و قضایی این قانون اساسی استفاده کنند، به استثنای مواردی که به عنوان اختیارات انحصاری مقامات فدرال تعیین شده است؛ ۳- مسئولان مناطق فدرال می‌توانند در اجرای قوانین فدرالی در هر منطقه در صورتی که بین قانون فدرال و قانون منطقه تداخل نشود، اصلاحاتی ایجاد کنند؛ ۴- دولت هر منطقه فدرال می‌تواند هر آنچه را که برای اداره منطقه لازم باشد

نماید. این در حالی است که ایران نیز آمریکا را به عنوان تهدید اصلی خود در منطقه و سیستم بین‌الملل تصور می‌کند. به این سبب به دلیل حاکمیت سیستم مدیریت هژمونیک بعد از جنگ سرد، عملاً کنش‌های استراتژیک در سطح منطقه‌ای و جهانی بین این دو کشور برقرار می‌شود. این در حالی است که ویژگی‌های سیستم منطقه‌ای ایران یعنی خاورمیانه و ناکارآمدی در مدل‌های بومی مدیریت امنیت منطقه‌ای و باز بودن آن، عملاً مداخله‌گرایی آمریکا در منطقه شدت یافته و به دلیل تصور ایران به عنوان چالش‌گر و تصور ایران از آن به عنوان تهدید، مدل ادراکی خود تقویت‌کننده‌ای شکل می‌گیرد که پیامدهای امنیتی چنین مداخله‌ای متوجه امنیت ملی ایران خواهد شد (بی- بارو، ۱۳۸۳: ۱۸).

فدرالیسم و حکومت اقلیم کردستان

گذشته از موارد مذکور، مواد دیگر مختصات نظام فدرالی عراق حسب قانون اساسی به شرح زیر است: به رسمیت شناختن فدرالیسم برای اداره کشور: بر این اساس، طبق ماده اول قانون اساسی، نظام حکومتی عراق «جمهوری پارلمانی، دموکراتیک و فدرال» است. به رسمیت شناختن زبان کردی در کنار زبان عربی به عنوان یکی از دو زبان رسمی عراق: در این راستا، ماده چهارم قانون اساسی عراق، زبان عربی و زبان کردی را زبان‌های رسمی عراق اعلام کرده است. مشخص نمودن قوای حکومت فدرال: در این مورد بخش سوم قانون اساسی عراق در سه فصل قوای حکومتی فدرال و وظایف هر یک را به تفکیک بیان کرده است. تفکیک اختیارات و صلاحیت‌ها بین مرکز و مناطق:

به ویژه تشکیل نیروهای امنیت داخلی منطقه و ... را ایجاد کند (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

تبدیل عراق به عنوان پایگاه منطقه‌ای جهت کنترل قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ایران

با حمله آمریکا به عراق و اشغال این کشور، پایگاهی جهت طراحی و اعمال سیستم بازدارندگی گسترده و یکجانبه منطقه‌ای شکل می‌گیرد. براساس اجماع نسبی حاصله، یکی از اقدامات استراتژیک هژمون پایگاه‌سازی منطقه‌ای و جهانی است که به منظور اعمال استراتژی‌های خود از آن بهره می‌برد. عراق پایگاهی برای کنترل چالش‌گران آینده مانند ایران، روسیه و هر کشوری است که نظم موردنظر آمریکا در صحنه استراتژیک پیرامونی عراق نادیده بگیرد. از این منظر ایران در معرض مستقیم استراتژی‌های باز-دارندگی یکجانبه از جمله استراتژی تلافی گسترده و جنگ‌های تمام‌عیار یا محدود می‌باشد. با وجود دخالت آمریکا در عراق و اشغال آن برای مدیریت نظم منطقه همچنان مجبور به همکاری با ایران خواهد بود.

گروه‌های تروریستی در عراق

درباره گروه‌های رادیکال حاضر در عراق و به ویژه القاعده، شاید نتوان به صورت مسلم و معین از ایدئولوژی و اهداف، سخن به میان آورد، اما بی‌شک این گروه‌ها ضدشیعه، غرب ستیز، رادیکال و دارای خط‌مشی مسلحانه‌اند. به هر حال، به رغم آنکه قوای القاعده در افغانستان و بر اثر حملات شدید نیروهای متحد، تا حدودی پراکنده شدند، اما به زودی وقتی به دست آوردند تا هم در عراق و هم در افغانستان

اظهار وجود کنند. در عراق به طور مشخص، شاید به دلیل نزدیکی به کشورهای عربی و به ویژه عربستان، موفق شدند بعثیان سابق و رادیکال‌های کشورهای همسایه را بسیج کنند و هدایت خشونت‌های خونبار سال‌های گذشته را به دست بگیرند. وجود روحیه ضدیت با غرب در منطقه خاورمیانه (به دلایل مختلف و مهمتر از همه حمایت بی-دریغ آمریکا از اسرائیل) و اوضاع ناگوار و دردناک مردم عراق، راه جذب نیروهای انتحاری را برای القاعده هموارتر ساخت و در نظر بخش‌هایی از توده‌های مردم منطقه، همراهی و همدلی را هم جلب کرد. به هر حال، هدف القاعده در منطقه را باید جزئی از هدف کلی آن در سطح جهان (اسلام) دانست. این سازمان به دنبال سرنگونی رژیم‌های غرب زده و بدعت‌آمیز و طرد و بیرون راندن غربیان به ویژه آمریکا از جهان اسلام و تأسیس حکومت جهانی اسلام به جای حکومت‌های موجود است (بشارتی، ۱۳۸۸: ۳۵).

در مقایسه با سایر گروه‌های شورشی، القاعده در رادیکال کردن فقهای درونی عراق و تشدید خشونت‌های فرقه‌ای بین شیعیان و سنی‌ها نقشی بسیار اساسی داشت. این گروه برای تشدید ناامنی‌ها و در نتیجه، تضعیف دولت عراق و نیروهای آمریکایی سعی کرد از شکاف‌های اجتماعی و سیاسی داخلی این کشور به بهترین نحو استفاده کند و با تحریک شیعیان و سنی‌ها علیه یکدیگر زمینه جنگ داخلی را مهیا سازد. به نظر برخی، باتوجه به افزایش خشونت‌های فرقه‌ای در عراق، القاعده در این خصوص تا سال ۲۰۰۶ تا حد زیادی موفق بود. القاعده با تأکید بر مبارزه مسلحانه یا به قول سازمان، جهاد اسلامی و توسل به اعمال خشونت-



تشدید تعارضات قومی و مذهبی در عراق

عراق از جمله کشورهای نوپا و ساختگی در منطقه خاورمیانه است که پس از جنگ جهانی اول بر پایه اراده قدرت‌های استعماری اروپا و به هم پیوستن سه ولایت پیشین امپراتوری عثمانی یعنی بغداد، بصره و موصل پا به عرصه وجود نهاد. این کشور، از همان ابتدا بافت قومی و مذهبی چندپاره داشت و فاقد عناصر انسجام بخشی چون زبان، نژاد، مذهب، سرزمین و میراث تاریخی مشترک بود که از دیدگاه نظریه‌پردازان علوم سیاسی برای شکل‌گیری هر واحد ملی مدرن لازم هستند. چنین ناهمگنی، به رغم اعمال سیاست‌های یکسان‌ساز صورت گرفته در یک سده گذشته، هنوز دست نخورده است. از بدو شکل‌گیری عراق مدرن، حاکمان سنی برای دگرگون ساختن ساختار موزائیکی آن و ایجاد چارچوب فراگیر ملی، تلاش‌های گسترده‌ای کردند که عمدتاً در چارچوب دولت-ملت‌سازی مبتنی بر همگون‌سازی آمرانه و ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی قابل تحلیل است و ابزارهای تحقق آن نیز همانند موارد مشابه، نظام آموزشی، بورورکراسی، ارتش و نیروهای امنیتی بود. عربی کردن جامعه و دولت در عراق که هدفی جزء ادغام اجباری دیگر گروه‌ها در درون خود نداشت، مخالفت کردها و بعدها شیعیان را برانگیخت. از نظر کردها که برای خود سرزمین، زبان، تاریخ و نژاد مستقلی ترسیم می‌کرد، ناسیونالیسم عرب فاقد هرگونه جذابیت و مشروعیتی بود. کردها هرگز به مشارکت در ایجاد دولت مرکزی با هویت عربی رضایت ندادند. شیعیان نسبت به کردها در پاسخ به تقاضاها و الزام‌های ایدئولوژی ملت‌ساز پان‌عربیسم، دشواری بیشتری داشتند. آنها برخلاف کردها،

آمیز قصد طرد آمریکا از منطقه و ساقط کردن حکومت‌های غیراسلامی یا بدعت‌آلودی چون عراق را دارد که به زعم سازمان، سرسپرده آمریکا و منحرف از اسلام حقیقی‌اند. توسل سازمان به عملیات‌های خشونت‌آمیز در همه جای جهان و از جمله کشورهای غربی، ممکن است برای آن در کوتاه‌مدت محبوبیتی ایجاد کند، اما در بلندمدت، ضمن ترسیم چهره‌ای خشن و نامطلوب از اسلام در اذهان جهانیان، بیشترین لطمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و تلفات انسانی را متوجه جامعه مسلمانان خواهد کرد و سازمان هم بالطبع از آن منتفع نخواهد شد. در مجموع، گرفتاری آمریکا در عراق از نظر القاعده، فرصتی مغتنم برای ضربه زدن به این ابرقدرت است و از اینرو، خواستار خروج سریع آمریکا از این کشور و استیصال حکومت دارای اکثریت شیعه در این کشور است (بشارتی، پیشین: ۳۹).

حمله آمریکا به عراق با اهدافی چند و از جمله نابودی تروریسم در عراق و ارتباط صدام با القاعده بود، ولی سال‌ها پس از حمله آمریکا به عراق نه تنها تروریست و القاعده در عراق قلع و قمع نشد، بلکه با ایجاد سازمان و پایگاه‌ها در عراق و عضوگیری از عراقیان ریشه‌دارتر گردید. ایالات متحده و همسایگان عراق با انواع گروه‌های تروریستی فرامرزی مواجه‌اند. پروسه ناقص امنیتی و بی‌تجربه‌گرایی موسسات امنیتی ترسی را در میان همسایه‌های عراق به وجود آورده که عراق می‌تواند پتانسیل مناسبی برای گروه‌های تروریستی باشد (اکبری، ۱۳۸۷: ۵۷).

پارادوکسیکال و در واقع نوعی چرخه تکراری در مورد شیعیان است که به نفع آمریکا و به ضرر ایران است. این وضعیت عبارت است از بهبود بی سابقه موقعیت شیعیان در کشورهای منطقه بواسطه اقدامات آمریکا، آمریکایی که نظام شیعی ایران آن را اصلی ترین دشمن مسلمانان می-داند. جمهوری اسلامی ایران همواره ارتقای موقعیت شیعیان را در جهان یکی از اصلی ترین اهداف خود تعریف کرده است و در این راستا هزینه های زیادی را متحمل شده است ولی این نگرانی وجود دارد که آمریکا با استفاده از شرایط موجود در عراق و دادن وعده های مختلف به شیعیان، آنان را در تضاد با جمهوری اسلامی ایران قرار دهد. به طور کلی، حضور آمریکا در عراق تعارضات قومی و مذهبی را در ایران ایجاد و تشدید خواهد کرد. باتوجه به ژئوپلیتیک قومیت ها و مذاهب در ایران، یکی از مهم ترین استراتژی های غیرمستقیم آمریکا علیه ایران ایجاد و تشدید تعارضات قومی در این کشور می باشد. این موضوع می تواند مانعی برای استفاده ایران از پتانسیل های قومی، مذهبی عراق علیه آمریکا باشد و از جمله تکنیک های موازنه قوای نرم در منطقه به شمار می آید. با تضعیف عراق در نتیجه حمله آمریکا، سایر قدرت های منطقه ای از جمله قدرت همسایه آن نیز بایستی تضعیف شوند تا حداقلی از تعادل استراتژیک منطقه ای حفظ شود. یکی از مطمئن ترین راه ها درگیر ساختن رقیب در تعارضات قومی و مذهبی است که ژئوپلیتیک جمعیت، قومیت ها و گروه های مذهبی نیز چنین امکانی را در اختیار آن قرار خواهد داد.

عرب تبار و در حفظ یکپارچگی سرزمینی عراق با سنی ها هم عقیده بودند. با وجود این، تکیه ناسیونالیسم عربی بر محتوای سکولار، سنی و فرقه گرایانه خود به تدریج بسیاری از شیعیان را فراری داد. تأکید بر مضمون سنی ناسیو-نالیسم عربی در بازگشت به میراث مذهبی گذشته، شعیه را نقطه دیگر و دشمن آن می نشاند و ماهیت سکولار آن هم برای کسانی که هنوز به علایق مذهبی فروملی خود پای-بند بودند، نگرانی می آفرید. در عین حال، محروم ساختن شیعه از امتیازات سیاسی و اقتصادی، در عمل شیعیان را به شهروندانی درجه دو و فرودست تبدیل کرده بود. ناسیو-نالیسم عربی مورد نظر رهبران سنی عراق، ذاتاً تعارض آمیز به نظر می رسید و به جای اتحاد گروه های مختلف، به بدبینی، منازعه، سوءظن و بی اعتمادی میان آنها دامن زد؛ زیرا به دنبال یکسان سازی ارزش ها، هنجارها، نمادها، وفا-داری و تقاضای گروه های مختلف عراقی بر پایه انگاره های تنگ نظرانه هویتی خود بود، بی آنکه بخواهد حقوق اجتماعی و سیاسی برابری برای گروه های مزبور قائل شود. بنابراین، راهی جزء تکیه بر سرکوب، زور و قدرت نیافت. به یک نکته مهم دیگر نیز باید اشاره داشت و آن اینکه قدرت-هایی نظیر آمریکا تمام توان خود را به کار بسته اند تا مانع از شکل گیری یک جریان قدرتمند در جامعه ی عراق شوند. در این راستا، هدف آمریکا نخست معطوف به همراه کردن شیعیان با خود می باشد؛ زیرا این امر می تواند بدون صرف هزینه های کلان، جذابیت جمهوری اسلامی ایران را در میان شیعیان عراق کاهش دهد (بشارتی، همان: ۱۸).

آنچه آمریکا را تشویق می کند تا از امتیاز شیعیان برای تغییر رفتار ایران استفاده کند، به وجود آمدن وضعیت



تلاش آمریکا برای حداقل سازی نقش ایران

تهدیدات امنیتی حضور مستقیم نظامی آمریکا و خطرات آن برای منافع ملی ایران است. آمریکا همه توان خود را در به حداقل رساندن نقش ایران در منطقه به ویژه حوزه خلیج فارس در راستای تغییر ساخت قدرت و سیاست در عراق و روی کار آوردن نخبگان همفکر و طرفدار، ایجاد ائتلاف با حکومت‌های سنی منطقه علیه ایران به کار می‌برد. محورهای راهبردی آمریکا عبارتند از: ایجاد پیوند

مستقیم بین ایران و تروریسم در عراق و تلاش برای استفاده از چارچوب قوانین و هنجارهای ضدتروریسم جهانی برای اعمال فشار بر ایران و مطرح ساختن ایران در کنار القاعده و القای این دو به عنوان دو تهدید عمده برای امنیت جهانی، ایجاد ارتباط بین سیاست ایران در لبنان و عراق و تقویت انگاره سیاست لبنانیزه کردن عراق از سوی ایران و پیوند دادن اقدامات حزب‌الله با تحولات عراق، تلاش برای دور ساختن دولت عراق از ایران و مستندسازی در جهت تقویت ایده نقش مخرب ایران در منطقه، محدود ساختن گزینه‌های سیاست خارجی ایران در عراق، ترغیب کشورهای عربی منطقه به همکاری بیشتر با آمریکا در عراق و تقویت نگرانی از نفوذ ایران در عراق (بیانی، پیشین: ۸۷).

الیوت کوهن، استاد و مدیر بخش مطالعات راهبردی در دانشگاه جان هاپکنیز و مشهورترین چهره نومحافظه‌کار در محافل آکادمیک در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ چهارم جهانی» در رویکردهای پیشنهادی به سیاستگذاران آمریکایی مطرح می‌کند که ایالات متحده آمریکا باید از حاکمیت آزاد، مدرن و متعادل در جهان اسلام حمایت به عمل آورد. سرنگونی و تغییر رژیم ایران به میزان نابودی و

اضمحلال بن‌لادن اهمیت دارد، چرا که این تنها و نخستین مدل و الگوی انقلابی، اسلامی در میان دولت-ملت‌ها به شمار می‌آید و جایگزین نمودن آن با دولتی سکولار و معتدل بسیار مهم است. مسأله دیگر تسلط و کنترل آمریکا بر نفت عراق است که قدرت این کشور در نظام بین‌الملل را در مقایسه با رقبای اروپایی، چینی و ژاپنی به نحو چشمگیری افزایش داده است.

نتیجه‌گیری

عراق به دلیل ساخت قدرت در این کشور تا پیش از فروپاشی رژیم بعث، سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ای را دنبال می‌کرد که نتیجه‌ای جزء بروز سه جنگ طی ۲۵ سال گذشته نداشت. باتوجه به شرایط منطقه، تنظیم روابط ایران با عراق در نیم قرن گذشته همواره به عنوان یکی از موضوعات مهم و اصلی در سیاست خارجی ایران مطرح بوده است. تحولات جدید در عراق و شکل‌گیری ساخت جدیدی از قدرت و سیاست در این کشور نقطه عطفی در روابط دو کشور ایران و عراق به حساب می‌آید. پس از فروپاشی رژیم بعث و تشکیل دولت نوین در عراق، تحولات این کشور در چهار سطح برای جمهوری اسلامی ایران از اهمیت برخوردار بوده است:

- ۱- در سطح همکاری‌های بین‌المللی به دلیل حضور قدرت‌های بزرگ و قطعنامه‌های صادره از سوی سازمان ملل؛
- ۲- در سطح امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛
- ۳- در سطح نظام جدید منطقه‌ای؛
- ۴- در سطح همکاری‌های اقتصادی دو جانبه.

مرزی دو کشور، مباحث مربوط به غرامت جنگ تحمیلی، افزایش تنش در مسأله زائران، تشدید تعارضات قومی و مذهبی در عراق و تلاش آمریکا برای حداقل‌سازی نقش ایران اشاره داشت. در این راستا، جهت‌گیری‌های حال حاضر جمهوری اسلامی ایران در عراق جدید را می‌توان به دلیل مسائل امنیتی در مقابله با تهدیدات داخلی و همچنین حضور تهدیدگر نیروهای مداخله‌گر خارجی و افزایش زمینه‌های فرصت‌سازی و تعریف مجدد از نقش ایران در تحولات منطقه دانست. در واقع می‌توان اینگونه بیان کرد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در برخورد با عراق جدید مبتنی بر شناخت تهدیدات و ایجاد فرصت‌سازی است.

فهرست منابع

- ۱- آبادیان، غلامرضا (۱۳۸۷)، **راهبرهای جدید سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر نگاه نو.
- ۲- آدینه‌وند، عبدالرضا (۱۳۸۶)، **نظم نوین بین‌المللی پس از جنگ آمریکا با عراق**، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
- ۳- اکبری، حسین (۱۳۸۷)، **بحران حاکمیت در عراق**، تهران: نشر اندیشه‌سازان نور.
- ۴- الهی، منوچهر و لطفیان، سعیده (۱۳۸۹)، **روندها و رویکردهای نظامی در جهان سوم**، تهران: نشر گستره.
- ۵- امینی، فرامرز (۱۳۸۸)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس**، تهران: نشر نگاه نو.
- ۶- برزگر، کیهان (۱۳۸۵)، **سیاست خارجی ایران در عراق جدید**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۷- بروکوویتز، مورتون (۱۳۷۸)، **امنیت ملی**، مترجم: احمد خسروی‌نیا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

در شرایط حاضر هر چند تهدیدات سنتی نظامی از سوی عراق رفع شده است، اما ماهیت پیچیده سیاسی و فرهنگی این کشور و بی‌ثباتی و ناامنی سال‌های اخیر از یکسو و حضور بیگانگان در این کشور از سوی دیگر، تهدیدات جدیدی را وارد حوزه سیاست خارجی ایران کرده است. در این نکته شکی نیست که ریشه‌های اختلافات گذشته ایران و عراق بیش از هر چیز حاصل سیاست‌های قدرت-های مداخله‌گر خارجی در تعریف نقش دو کشور به عنوان تهدیدگر متقابل بوده است که شرایط جدید فرصت مناسبی به وجود می‌آورد تا دو کشور به باز تعریف روابط خود مبتنی بر واقعیت‌های جدید سیاسی در منطقه بپردازند. از سوی دیگر، ویژگی‌های جغرافیایی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و مذهبی عراق به گونه‌ای است که ماهیت قدرت و سیاست در این کشور و به تبع نوع روابط آن با همسایگانش را بسیار حساس و پیچیده می‌سازد. بی‌تردید شکل‌گیری حکومتی مستقل، آزاد و دموکراتیک، خواست جامعه بین‌الملل و همسایگان این کشور است. عراق با ثبات و امن، امنیت و ثبات منطقه‌ای را افزایش خواهد داد و در صورتی که این کشور در ناامنی به سر ببرد و در نهایت جنگ داخلی در عراق به وقوع بپیوندد ابعاد فاجعه تا حدی خواهد بود که اکثر کشورها را دچار مخاطره خواهد کرد.

در این راستا، از مهمترین پیامدهای حضور نظامی آمریکا در عراق برای جمهوری اسلامی ایران می‌توان به فدرالیسم و تلاش برای جدایی‌طلبی کردها، تبدیل عراق به عنوان پایگاه منطقه‌ای جهت کنترل قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ایران، افزایش قدرت گروه‌های تروریستی، افزایش اختلافات



- ۸- بشارتی، حسین (۱۳۸۸)، توسعه سیاسی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر راهبرد اندیشه.
- ۹- بوزان، باری (۱۳۷۸)، مردم، دولت‌ها و هراس، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۰- بیاتی، علی (۱۳۸۴)، نظریات امنیت ملی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۱- بی‌بارو، دیویس (۱۳۸۳)، امنیت ملی در جهان سوم، مترجم: محسن دستگردی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۲- بیلیم، جان و دیگران (۱۳۸۷)، استراتژی در جهان معاصر، تهران: نشر ابرار معاصر.
- ۱۳- تاجیک، محمد (۱۳۸۶)، فرصت‌ها و تهدیدهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر آستانه.
- ۱۴- تیشه‌یار، ماندانا و ظهیری‌نژاد، مهناز (۱۳۸۷)، بررسی نقش جغرافیایی سیاسی عراق در روابط با همسایگان، تهران: نشر ذره.
- ۱۵- جعفری‌ولدانی، اصغر (۱۳۸۷)، عراق پس از سقوط صدام، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۶- جوادی، حسین (۱۳۸۸)، تنش‌زدایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر.
- ۱۷- جکسون، کارل (۱۳۸۵)، واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در نظام بین‌الملل، مترجم: قدیر نصری، تهران: نشر نکیه.
- ۱۸- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد و سلطانی‌نژاد، احمد (۱۳۸۶)، سامان سیاسی در عراق جدید، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۹- حسینی، سیدمرتضی (۱۳۸۵)، نظامی‌گری در قرن بیستم، تهران: نشر مرکز تحقیقات نیروی هوایی ارتش.
- ۲۰- حسینی، حسن (۱۳۸۴)، نظم نوین جهانی در قرن بیست و یک، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- ۲۱- ربیعی، علی (۱۳۸۴)، مطالعات امنیت ملی، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۲- رضوانی، محمدمهدی (۱۳۸۵)، منافع ملی و سیاست خارجی، تهران: نشر دادگستر.